

فرهنگ و نقش کارکردی آن در ساخت و تخریب جامعه

نویسنده: احمد علینقی

۱۳۹۵/۰۳/۰۳

مقدمه

در بادی زندگی بر کره زمین، بشر در پی نظم‌بندی کنش‌های ذهنی و عملی خود بود. آن زمان که ساختارهای ساده و بدوی بر زندگی حاکم بود و بشر به تکنولوژی‌های مختلف دست نیافته بود، باز هم نظم برقرار بود و بشر برای هر رفتار خویش نیازمند دسته بندی امور و برسازی نظم در کار خود بود. چرا که در بستر بی‌نظمی و هرج و مرج منابع هرز می‌روند و دستیابی به اهداف ناممکن یا سخت می‌گردند. بر این اساس آدمی برای هر کار خود دست به تجانس‌سازی و تناسب‌نمایی می‌زد. اما با گذار تاریخ کلان و با افزونه یافتن عناصر مفهومی و ابزاری جامعه، پیچیدگی زیستی نیز افزایش پیدا کرد. در این وضعیت بود که بشر برای نظام‌دهی و تنظیم امور زندگی اجتماعی خود، دست به کار ساخت افزارهای گوناگون اجتماعی شد و برای رفع نیازهای روز افزون خود، تصمیم به طراحی و ترسیم پدیده‌ها و سازه‌های اجتماعی مختلف گرفت تا اینکه بسترهای زیست خود را سر و سامان دهد. اما میدان جامعه با ماهیت مجموعه بزرگی از انسان‌ها، آکنده از تنوع و تفاوت‌های بستری بود و تنوع و تعدد عین ذات اجتماع می‌گردید. به همین دلیل برای سامان‌دهی فرایندهای زندگی دست به ترسیم باورها و اعتقادات متنوع در جامعه زد. و با همین ترسیم اعتقادات خود بود که به ارزش‌گذاری در بستر زیست رسید و برای هر چیز ارزشی مجزا قایل شد. بدین ترتیب مظاهر حق و باطل، روشنایی و تاریکی، زیبایی و زشتی، پاکی و پلیدی و هر گونه تحرک و تفکر در مورد تضاد بدی و خوبی به اذهان انسانی راه یافتند و بدین سان در گذر زمان بود که تمدن‌ها، سنت‌ها، قهرمانان و آیین بشری ساخته گردیدند. تمدن در سمت و سوی ساخت جامعه و توسعه ابعادی در همه امور، آرایه‌های دانش و علم، هنر و ادبیات و همه جور ابزار توسعه و مدرنیته را بر دامن جامعه سرش داد. لذا می‌بینیم که همین انسان با کوشش و تلاش ذهنی و جسمی و درجهت ساخت جامعه خود، دست به الگوسازی در حوزه‌های مختلف اجتماعی زد و راهکارها و روش‌های مختلف زیست خود را راهبری و تنظیم نمود.

این روش‌ها و سبک‌های الگومند شده در حوزه‌های زیست اجتماعی، همان فرهنگ اجتماعی نامیده می‌گردند. همان چیزی که در ماهیت جوهر و برنامه راهروی و گام برداری آدمی، ساختارهای زیست را ارزش‌گذاری می‌کنند. این فرایندها و سیر تحول فرهنگی از کهنه به نو و از سادگی به پیچیدگی، دو ماهیت فراگردی ارادی و غیر ارادی را در زندگی محتمل می‌سازد. برخی این خط سیر تمدنی را ارادی و تحت کنترل انسان فرض می‌کنند و برخی دیگر تصور دارند که جریان زندگی بدون دخالت انسان بوده و در جبر تاریخ گرفتار می‌باشد.

بدین روی و با وجود مجموعه تعاریف و فراوانی نظریه‌پردازی در حوزه‌های دانشی درباره چپستی فرهنگ، ولی به واقع معنای مفهومی فرهنگ در نزد همه مردم، تقریباً یکسان و مشابه است. و بیشتر تعاریف متعدد و متفاوت از فرهنگ، مربوط به نظریه‌پردازی در حوزه‌های کارکردی، نقش، جایگاه و رابطه فرهنگ با دیگر اجزاء جامعه است. وگرنه سازه فرهنگ مفاهیم متنوعی ندارد. این نوشته بدنبال تحقیق در مورد جمع‌آوری نظرات اندیشمندان در باب فرهنگ، مطالعات فرهنگی یا تاریخ فرهنگ نیست، بلکه هدف نشانه در این نوشتار، طرح نظریه نویسنده این

سطور در مورد تعریف فرهنگ، حوزه‌های کارکردی و جایگاه فرهنگ و همچنین نقش فرهنگ در ساختارریزی جامعه است. اما بدان دلیل که نوشته پیش‌رو خارج از حوصله خواننده قرار نگیرد، از مطول‌نویسی اجتناب می‌گردد و سعی می‌شود در حد اختصار و کوتاه ولی جامع به مقوله فرهنگ در کلیه زوایای جامعه پرداخته گردد.

تعریف فرهنگ

اینکه فرهنگ چیست و چه تعریفی دارد، مبحثی فراگستر است. با مراجعه به کتب، مقالات و اینترنت، می‌توان تعاریف فراوان و گوناگونی از چیستی فرهنگ برداشت نمود. ولی در کل همه اندیشمندان عناصر تشکیل‌یافتگی فرهنگ را تقریباً مشابه تصور می‌کنند و اعتقاد بر این است که مجموعه عناصری همچون اعتقادات، باورها، عادات، ارزش‌ها، هنج‌ها، دانش، تکنولوژی، ادبیات و هنر، ادیان، اساطیر، آثار ملی، سنن، آیین، رفتارها و اخلاقیات، زبان، غذا، لباس و هر آنچه که برای یک ملت به یادگار مانده است، فرهنگ یک ملت متصور می‌گردد. ادوارد تیلور فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد به عنوان عضوی از جامعه از جامعه خویش فرا می‌گیرد، تعریف می‌کند. مالینوفسکی نیز فرهنگ را عبارت از کلیت یکپارچه‌ای شامل وسایل و کالاهای معرفی، ویژگی‌های اساسی گروه‌های اجتماعی گوناگون، پیشه‌ها، باورها و رسم‌های بشری معرفی می‌کند. اما در موازات تعاریف گوناگون درباره فرهنگ، در تعریف کلی، فرهنگ «مجموعه کنش‌های یک ملت» را شامل می‌گردد. حال اگر این کنشها مربوط به گذشته یک ملت باشد، فرهنگ تاریخی و چنانچه مربوط به زمان حاضر هر مردمانی و هر جامعه‌ای باشد، فرهنگ جاری نامیده می‌گردد. هرچند در عین این تعریف کلی و کلان، تعاریف متکثر زیادی از چیستی مفهوم و معنای فرهنگ موجود است. ولی باید در نظر داشت که سازه فرهنگ، نقش ماهیتی پررنگی در چگونه بودن و چگونه شدن یک ملت دارد. بدان معنا که فرهنگ میهنی و ملی یک ملت قابلیت ساخت یا تخریب جامعه را در درون خود دارا می‌باشد. اینکه فرهنگ چگونه باشد و چگونه در جامعه بارگذاری گردد تا مفاهیم رویکردی «ساخت‌گرایی جامعه» از آن برون تراود؛ موضوعی با اهمیت و ارزشمند می‌باشد. لیکن با این حال در این راستا کمتر کوششی در کشور ما دیده شده و در باب نقش ساختن جامعه در چارچوب فرهنگ، تعاریف و تفسیرهای جامع و کامل زیادی مشاهده نمی‌گردد. یعنی مفاهیمی از فرهنگ اجتماعی ترسیم و تفسیر شود، که از آن تعاریف ماهیت رویکردی ساخت سازانه برای تشکیل جامعه آرمانی و سعادت‌مند مستفاد گردد. فرهنگ با مفهوم «پدیده اجتماعی» یا «واقعیت اجتماعی» ترکیبی از کلیه داشته‌های مفهومی یک ملت- تمدن است که این مجموعه در کلیه کنش‌های مردمی در آن بوم مترتب می‌گردد و اساس تمامی تحركات اجتماعی را پایه چینی می‌کند. براین مبنا اساساً فرهنگ ضمن پردازش و ساخت توسط انسان‌های محاط شده در محیطی خاص، بر همان انسان‌ها اثر می‌گذارد و بنیادهای بستری زیست آدمی را خط دهی و حالت‌سازی می‌نماید. تمامی عناصر فرهنگی جامعه در چگونگی و کیفیت‌گیری شالوده جوهری جامعه

و طراحی ساختار جامعه دخالت موثر و قطعی دارند و به عنوان نماد هویتی یک ملت، بازتابی از روح و عصاره یک تمدن انسانی می‌باشند. با این تفصیل و تعاریف بالا، فرهنگ در معنای کلان خود ترکیبی از داشته‌هایی است که در دو رویکرد زمانی خودنمایی و تعریف می‌گردد:

فرهنگ پیشینی

در یک بعد، فرهنگ یک ملت یا قوم اشاره به مفاهیم و الگوهای زیستی یک ملت در گذشته‌ها دارد. در این حالت آرایه‌های ارزشی و صد ارزشی یک ملت با گذشت زمان، بعنوان یک توده رفتاری-اخلاقی از دورانهای گذشته به دوره امروز سرش داده می‌شوند. این الگوهای مفهومی، برایندی از چیستی اصالت و تبار همان قوم-کشور محسوب می‌شوند. این بعد فرهنگی یک ملت شامل امور پیشینی چون؛ سنن، اساطیر، آیین، هنر و ادبیات، زبان، هنجارها، ارزش‌ها و باورهای یک ملت می‌باشد؛ که بعنوان یادمان کیفی زیستی آن ملت به امروز رسیده و در تاریخ تمدنی همان ملت به یادگار می‌ماند. برای نمونه سازه پارس کهن و چیستی سرزمین پارس و سازه‌های زیستی در آن روزگار، یک وجه از عقبه فرهنگی ایران زمین می‌باشند.

فرهنگ جاری

در وجهی دیگر فرهنگ جاری یک قوم و تمدن در مظاهر و نمایه‌های موجود در زمان حاضر یک ملت منعکس می‌گردد. این بعد از فرهنگ یک ملت به آرایه‌های روز و کنون مرتبط می‌باشد و الگوهای کاربردی و عملی مربوط به زمان و برهه «کنون و حالا» را نمایش می‌دهد. یعنی همان اموری را که یک ملت در حوزه‌های زیستی خود بمانند؛ ادبیات، هنر، دانش، علم، سنن، آیین، رفتارها، اخلاقیات، عادات، هنجارها، زبان، لباس و غذا در زمان اکنون و بطور معمول و متداول انجام می‌دهد و کلا تکنولوژی زیست آن ملت شمرده می‌شود. این وجه کنشی یک ملت در زمان اکنون را فرهنگ معمول یا جاری آن مردم نامند. مثلاً وضعیت امروزین ایران زمین و چیستی این سرزمین، وجه فرایندی از نوع فرهنگ رایج مردم این سرزمین در روزگار معاصر است.

هر چند توضیحات فوق مفهوم واقعی فرهنگ یک تمدن یا یک کشور را معرفی می‌کنند، ولی در عین حال خاطر نشان می‌گردد که دو پدیده فرهنگ و انسان رابطه‌ای تعاملی، تو در تو و درهم تنیده با یکدیگر دارند. ضمن اینکه فرهنگ هر ملت روح و جوهره وجودی همان ملت می‌باشد که توسط مردم ساخته می‌گردد. در مقابل طراحی گام‌های اجتماعی همان ملت پیوند جدا ناشدنی با آرایه‌های فرهنگی موجود در همان بوم دارند. سر آخر برای تبیین بهتر می‌توان گفت مفهوم فرهنگ ملی- بومی یا میهنی- اجتماعی یک ملت در مجموعه تعاریف زیر گنجانده می‌شود:

۱- فرهنگ، عصاره نوع و کیفیت زیست هر مجموعه انسانی است.

۲- فرهنگ کلیه اندیشه‌ها و کنش‌های یک ملت را شامل می‌گردد.

- ۳- فرهنگ آنچه‌یزی است که مردمانی در اقلیم خود در طول شبانه روز انجام می‌دهند.
- ۴- فرهنگ مفاهیمی از ماهیت تکنولوژی زیست هر بوم و ملت است.
- ۵- فرهنگ اساس پردازش هویت اجتماعی و روح ملی محسوب می‌شود.
- ۶- فرهنگ الگوواره‌ای است که نمایانگر وضعیت هر قوم و کشور بوده و کلیه الگوهای کنشی جامعه را تشکیل می‌دهد.
- ۷- کلان فرهنگ ملی شامل مجموعه‌ای از خرده فرهنگ‌های تجمیعی از مناطق مختلف یک کشور و بوم بوده و فرهنگ اخص یک ملت نامیده می‌شود.

خرده فرهنگ

آنچه که در فرازهای بالا بیان شد، تعاریف مفهومی از کلان فرهنگ بودند. اما در موازات کلان فرهنگ که تمامی کنش‌های انسانی را در جامعه فرا می‌گیرد، عموماً با خرده فرهنگ‌هایی نیز مواجه می‌باشیم که ماهیت کلان ندارند. ولی به هر صورت الگوهای زیرفرهنگ برای نظام نظری- عملی کلان فرهنگ جامعه تصور می‌شوند. خرده فرهنگ همانطور که از نامش پیداست مفهومی بخش گونه از کلان است و رویکردی جزءگرا دارد. فرهنگ قومی، فرهنگ محلی، فرهنگ روستایی، فرهنگ موسیقی سنتی، فرهنگ مصرف آب، فرهنگ تاکسی سوار شدن، فرهنگ مطبوعات، فرهنگ دکوراسیون منزل، فرهنگ زیبا ساختی، فرهنگ کار، فرهنگ کسب و کار، فرهنگ بازار، فرهنگ آموزش، فرهنگ یادگیری، فرهنگ سینما، فرهنگ مصرف سوخت، فرهنگ غذاهای ملی، فرهنگ زبان و گویش‌ها، فرهنگ لباس و حجاب و خیلی چیزهای دیگر، خرده فرهنگ‌هایی هستند که در کلان فرهنگ هر جامعه جای می‌گیرند. خرده فرهنگ‌ها الگوهای کوچکی هستند که دقیقاً در کلان الگویی به اسم فرهنگ ملی تلفیق می‌شوند. و با آنکه معمولاً خرده فرهنگ‌ها حوزه‌های فراگستر ندارند و یک مفهوم جزء را پوشش می‌دهند، ولی با این حال چون جزئی از کل هستند، لذا ضرورت دارد بر اساس مفهوم جامعه سیستماتیک و جامعه سازنده که همگرایی و هم سوئی اجزاء را ضروری می‌داند، از تک روی و جداسازی خود از کلان حوزه ملی خودداری نمایند. لذا در عین جدا بودن، می‌بایست در هماهنگی و همگرایی با دیگر فرهنگ‌های جزئی جامعه یا کلان فرهنگ جامعه بوده و در چارچوبی یکپارچه و مدون، یک خط هم جهت و هم هدف را پیمایش و پوشش کنند. این موضوع، همان مفهوم ساخت‌گرایی برای رسیدن به جامعه آبادان و آراسته است.

فرهنگ چگونه ساخته می‌گردد

فرهنگ با ماهیت و نقشی که در جامعه دارد، روح جامعه محسوب می‌گردد و هویت ساختاری جامعه در لوای نوع فرهنگ ملی آراسته می‌گردد. اگر سازه‌های مختلف درون یک جامعه را استخوان بندی یک کالبد مجسم کنیم، پس فرهنگ نیز روح جامعه متصور می‌گردد که شالوده و جان مایه کالبد اجتماعی را تشکیل می‌دهد. فرهنگ،

مجموعه الگوهای نظری و عملی است که برآورده سازی نیازها و متصورات آدمی را در کلان راهه زندگی حمل می‌نماید. آدمی، با فرهنگ زندگی می‌کند و فرهنگ زاینده نوع و روش زندگی آدمی است.

فرهنگ، سازه ذهنی

در علم روان شناختی با سازه سازی ذهن آشنا می‌باشیم. البته سازه سازی در این مبحث جدای از مفاهیم موجود در علم روان‌شناسی بوده و به حوزه ساخت سازه‌های اجتماعی در ذهن پرداخته می‌گردد. سازه‌ها مفاهیمی هستند که هر ذهن پیوسته در کار ساخت و ایجاد آنان است. ذهن آدمی سازه‌ها را بنابر نوع تفکر بینشی و بر مبنای نیازها خویش می‌سازد. بدین شکل که انسان‌های دانا و اذهان پویا سازه‌های کارآمد و اثر بخش را می‌سازند و انسان‌های عامی در کار ساخت سازه‌های معمولی می‌باشند. این سازه‌های تولیدی در ذهن، الگوهای پدیداری تراوش شده از ذهن هستند که در ماهیت شکلی «پدیده» ساطع می‌گردند. پس ذهن پیوسته در حال خلق و پدیداری سازه‌ها- پدیده‌های اجتماعی است، تا بر آن اساس زندگی را پایه‌ریزی و سامان‌دهی کند. فرهنگ نیز با مفهوم ماهیتی که دارد نوعی پدیده اجتماعی یا واقعیت اجتماعی است که در ماهیت و ظاهریت «الگو سازه اجتماعی» توسط انسان‌ها ساخته و طراحی می‌گردد. آرایه‌های ارزشی، سنت‌ها، رفتارها و دیگر نمایه‌های فرهنگی، همان الگو سازه‌هایی هستند که توسط انسان‌ها ترسیم می‌گردند، تا جامعه بر مبنای همان فرهنگ خاص، چیدمان و ساختار سازی شود. پس همانطور که انسان‌ها مدام در حال پدیداری و ساخت سازه- پدیده هستند، پدیده‌های فرهنگی نیز بر مبنای نوع تفکر و اندیشه آنان و بر مبنای نوع تکنولوژی زیستی موجود در همان جامعه ساخته و پرداخته می‌گردند. یعنی گونه ذهن- تفکر انسانی در تولید و ایجاد گونه فرهنگ موثر است و فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها بر مبنای نوع ذهنیت و اندیشه انسانی بر سازی می‌گردند. و این تفاوت در نوع اندیشه ذهنی افراد متفاوت است که اساس و بنیان فرهنگ خاص و ویژه می‌گردد. با این مفهوم که انسان‌های متفاوت و گوناگون، فرهنگ‌های متفاوت و گوناگون می‌سازند.

فرهنگ، پدیده اجتماعی

برخلاف پدیده‌های طبیعی که مصنوع انسان نیستند و آدمی در ساخت آنها دخالت ندارد، ولی تمامی پدیده‌های اجتماعی مصنوع و ساخته دست بشر می‌باشند. بنابر این پدیده‌های اجتماعی ابزار مصنوعی و آفریده بشر هستند تا انسان با این ابزار (پدیده‌ها) زندگی خود را بر مبنای خواست و نظر خود بر پا نماید. فرهنگ با نوع نقشی که دارد، عینیتی ملموس در نظام اجتماعی است که در ماهیت فطری واقعیت اجتماعی، ابزاری در دست بشر است تا شکل زندگی را به صورت دلخواه ترسیم کند. همانطور که انسان‌ها سازمان‌های مختلف اجتماعی، کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، بیمارستان، خانه، استادیوم ورزشی، برنامه‌ها و دیگر امور اجتماعی را برای سازماندهی اجتماع خود

طراحی می‌نمایند، نمایه‌های فرهنگی را نیز خلق می‌کنند تا در شکل‌نمایی و ساختارسازی ترکیب نظام زیست خویش دخالت موثر و قطعی نمایند

نقش کارکردی فرهنگ در جامعه

بدون شک فرهنگ پدیده‌ای بایسته در جامعه است و به عنوان نظام جوهری فکر و عمل مردم، فراگردهای زیست آدمی را برساز می‌کند. بعد از نیازهای جسمی آدمی مانند خوراک، امنیت، سرپناه و... که جوهره نیازهای آدمی هستند و آدمی هم و کوشش شایانی را برای برآورده ساختن آنان می‌کند، در بعد زیست اجتماعی و ارتباط با دیگران، فرهنگ اصلی‌ترین عامل در تحرکات زندگی می‌باشد و فرهنگ بده بستانی دایمی با حوزه‌های زیستی دارد. فرهنگ اساس کیفیت و چگونگی بسترهای زیست آدمی را مشخص می‌کند و در شکل‌دهی نظام زیست انسانی نقشی پر رنگ و بی‌بدیل دارد. فرهنگ ماهیتی مفهومی دارد که از ذهن آدمی برخاسته می‌گردد تا متن زندگی را معنا داده و هدف‌های زیست را نقاشی و نگارش کند.

فرهنگ، روح جامعه

جوامع انسانی همانند خود انسان‌ها نیاز به روح دارند تا زنده بمانند و روان اجتماعی حالت گیرد. همانطور که هر جاندار در نبود روح و جان در بدن، مرده تلقی می‌شود، جامعه نیز همین خاصیت را دارد. با نبود و یا کاهش فرهنگ پویا و نمایه‌های سرزندگی در جامعه، آن جامعه نیز مرده یا تالاب بدون زندگی تصور می‌گردد. شادابی، هیجان، زیبایی، تمیزی، رضایت، سلامت و... خرده فرهنگ‌های برای زنده‌نمایی جامعه هستند. نوع دین و نوع سنن و آئین مردم در هر جامعه در ساخت روحیه اجتماعی اثر دارند. همین مظاهر در شکل‌گیری خمیرمایه جامعه موثرند و عادات و رفتارها و اخلاقیات مردم در جامعه ریشه در نوع مظاهر فرهنگی دارند و بر مبنای ذات وجودی جامعه است که مردم رفتار و عمل می‌کنند. فرق جوامع انسانی در کره زمین به روح اجتماعی و فطرت همان جامعه بستگی دارند. و مردم در کانال‌های نوع فرهنگ موجود در جامعه خودشان است که شیوه‌های عمل و شیوه‌های رفتاری را در می‌یابند و بر اساس همان آرایه‌های خرده فرهنگی خودشان است که نظام زندگی ملی-میهنی را تجهیز می‌کنند.

فرهنگ فردی-فرهنگ اجتماعی

با آنکه فرهنگ جوهرمایه و شالوده ساختاری هر جامعه است، ولی بی‌درنگ فرهنگ فقط رویکرد جمعی ندارد و در اشکال دیگر مانند «فرهنگ فردی» و حتی فرهنگ خانواده نیز نمود می‌یابد. بر این اساس فرهنگ جریانی از تحرکات و جنبش‌های درون اجتماعی در همه ابعاد است. ضمن اینکه خرده فرهنگ‌های متعدد داریم. بلکه رویکردهای فرهنگی متفاوت نیز داریم. با این وجود و مسلم شدن موجودیت وجوه فرهنگ‌های اجتماعی-فردی، معلوم است که جامعه‌آکنده از رفتارهای فرهنگی متغییر و متنوع می‌باشد. و باید این موضوع نیز روشن شود که

فرهنگ‌های فردی و اجتماعی تعاریف خاص خود را دارند و مرز ماهیتی مشخصی در بین آنان است. فرهنگ اجتماعی مربوط به کنش‌های جامعی و تمامی کنش‌های کلان مردمی با ماهیت «پدیده اجتماعی» و فرهنگ فردی مختص به تک افراد است و شخصیت افراد را با عنوان «پدیده فردی» ظاهر می‌گرداند. شیوه بیان و رفتار هر فرد نشانه شخصیت و یا با نامی دیگر، فرهنگ فردی فرد است. نوع لباس، نوع خودرو، نوع تحصیلات و کلا نوع و شیوه زندگی یک فرد همان شخصیت فردی و یا فرهنگ فردی اوست. با در نظر گیری تمامی جهات مطروحه، فرهنگ اجتماعی همان شخصیت اجتماعی و فرهنگ فردی همان شخصیت فردی نام دارند که در این مورد، «شخصیت و فرهنگ» مفاهیمی همسان را در بر دارند.

فرهنگ عامل اساسی ساخت و تخریب جامعه

با آنکه فرهنگ جزو ماهیت وجودی جامعه انسانی است و همه جوامع دارای فرهنگ می‌باشند. ولی فرهنگ جوامع یک گونه نیستند و تفاوت‌های زیادی در بین فرهنگ‌ها موجود می‌باشد. مجموعه دلایلی که باعث این گسیختگی فرهنگی در بین ملل می‌گردند، بستگی اساسی به موقعیت محیطی و جغرافیائی ملل دارند. ولی به طور کلی دلایل زیر را می‌توان پایه‌های بنیادی اختلافات و گوناگونی فرهنگ‌ها دانست:

الف) محیط زیست و بستر جغرافیائی در کره زمین

ب) هویت در پازل جهانی و میزان ارتباط با دیگر ملل

ج) هویت درونی، مزیت‌ها و ویژگی‌های موجود در بوم-اقلیم

اگر چه سه متغیر فوق، مهم‌ترین و کلان‌ترین عوامل قالب‌ریزی هر ملت در کره خاکی هستند و اساس ریخت‌هویتی و فرهنگی هر ملت در جهان تلقی می‌گردند. ولی خاطر نشان می‌شود که علت‌های دیگری هم هستند که در پی‌ریزی فرهنگ یک ملت و بوم موثرند. در اصل می‌توان گفت شالوده فرهنگ ملت‌ها در همان بوم و جامعه خودشان نهفته است. کارکردهای ذهنی و طرز تفکر ملت‌ها در هویت اجتماعی خودشان است که ساختار و نوع زیست مردم همان جامعه را طراحی و شکل می‌دهد. در یک کلام پایانه فرهنگی و هویتی یک ملت، یک رابطه دو سویه بین انسان و جامعه خودش است. از یک طرف نوع نگرش و تفکر یک ملت، فرهنگ همان ملت و جامعه را تولید می‌نماید و از طرف دیگر نوع تفکر و نگرش هر جامعه نیز مبتنی بر فرهنگ جاری در همان جامعه است. بدین معنا که پارادایم تفکری و بینشی یک ملت در یک بوم، ریشه در ترویج نوع اندیشه و طرز فکر در همان جامعه است. این فرمول و معادله در ترکیب‌بندی پایانه فرهنگی و نظام زیست هر ملت برآوردی از این است که چگونه تفکری بر جامعه می‌ریزد و نگرش جامعه با چه صورتی ساخته می‌گردد. پس در این حالت چگونگی اندیشه و نظرات نخبگان نظری و مدیریتی در جامعه، همان عناصر راهبردی هدایتگری جامعه می‌باشند و آنان هستند که نظام جنبشی و حرکتی جامعه را معین می‌نمایند.

در این راستا فرهنگ یک ملت دخالت‌های همه سویه در جامعه داشته و تمامی آحاد جامعه و ریزریز عناصر جامعه در قلمرو فرهنگ ملی سامان می‌گیرند. فرهنگ رابطه‌ای دو سویه با جامعه دارد و مردم و فرهنگ ملی بر یکدیگر اثر می‌گذارند. بدین روی نمایه‌های ارتباطی بین مردم و فرهنگ را در زیر بیان می‌نماید:

- ضمن اینکه مردمان هر جامعه تولیدگر کیفیت فرهنگ جامعه می‌باشند. بلکه در مقابل فرهنگ نیز اثر بایسته‌ای بر نوع نگرش و نظرگاه مردم در باب مفهوم زندگی و تکنولوژی زیست دارد
- همانطور که مفهوم فرهنگ، کلیه امور زیستی یک جامعه و رفتارهای مردمان آن جامعه را دربر می‌گیرد. درجهت عکس آن نیز کیفیت و نوع فرهنگ بر رفتارها و کنشهای جامعه اثر قطعی داشته و مردم از مظاهر فرهنگی خط گرفته و تحت امور فرهنگی قالب است که عمل می‌کنند
- در هر جامعه مشاهیر، نخبگان مختلف، سیاسیون، فرهیختگان نظری و مدیران اجرایی (در همه حوزه‌ها) زاینده و تولیدگر فرهنگ میهنی تلقی می‌گردند و آنان هستند که به جامعه خط می‌دهند
- آرایه‌های فرهنگ بیگانه که غنی و چشمگیر باشند، بسادگی وارد بر فرهنگ ملی می‌گردند و اثرات مثبت و منفی مختلفی برجای می‌گذارند
- ساختارسازی صنعت و تولید نیز تابع کلان فرهنگ ملی می‌باشند و فرهنگ تکنولوژیک نامیده می‌گردند
- فرهنگ با ماهیت و نقشی که دارد، اساس توسعه و سقوط اجتماعی در همه وجوه بوده و عامل بنیادی شکوه و ذلت ملی - میهنی بشمار می‌آید
- فرهنگ ملی غنی و پویا بر فرد و جامعه تاثیرات مسلمی برجای می‌گذارد. فرهنگ ملی قابلیت اثرگذاری بر فرد، خانواده و جامعه را با شرایط یکسان دارد. بر همین اساس الگوهای فرهنگ نیک گرا در تقویت شخصیت فردی، شخصیت اجتماعی و بنیه اجتماعی و اسکلت ساختاری جامعه موثر می‌باشند

پدیده های الزامی و غیر الزامی

برخی از پدیده‌های ساختاری و ایجادی در بستر زیست، حاصل فرایندهای اختیاری و خواست قلبی هستند. و برخی پدیده‌های موجود در جامعه بدون خواست و میل ساخته می‌گردند و آدمی تمایلی به برسازای آنها ندارد، ولی به هر صورت بنابر ذات جامعه مردمی که تجمیعی از مردم متنوع با میل و انگیزه های متفاوت است، این پدیده‌ها حاصل می‌گردند. یعنی چه بخواهیم و چه نخواهیم به جزیی از فرهنگ ملی تبدیل می‌شوند. این پدیده‌های ضد اجتماعی هر چند ناشایست و زشت می‌باشند، ولی به هر صورت واقعیت اجتماعی بوده و یقیناً وجود دارند. فرهنگ پرخاشگری و نزاع بین فردی یا فرهنگ رشوه و اختلاس در جامعه در این گروه قرار دارند. یعنی با اینکه اراده و خواست قلبی و قطعی برای ساخت این پدیده‌ها در فکر مردم نبوده و الزام اجتماعی نیستند، ولی در هر صورت «واقعیت اجتماعی» بوده و در جامعه وجود دارند. این فرایندها در راستای همان سازه‌سازی آدمی می‌باشند که آدمی مدام در حال ایجاد پدیده است تا زندگی را بسازد. یعنی تمایلات و انگیزه‌های آدمیان (مختلف، متناقض،

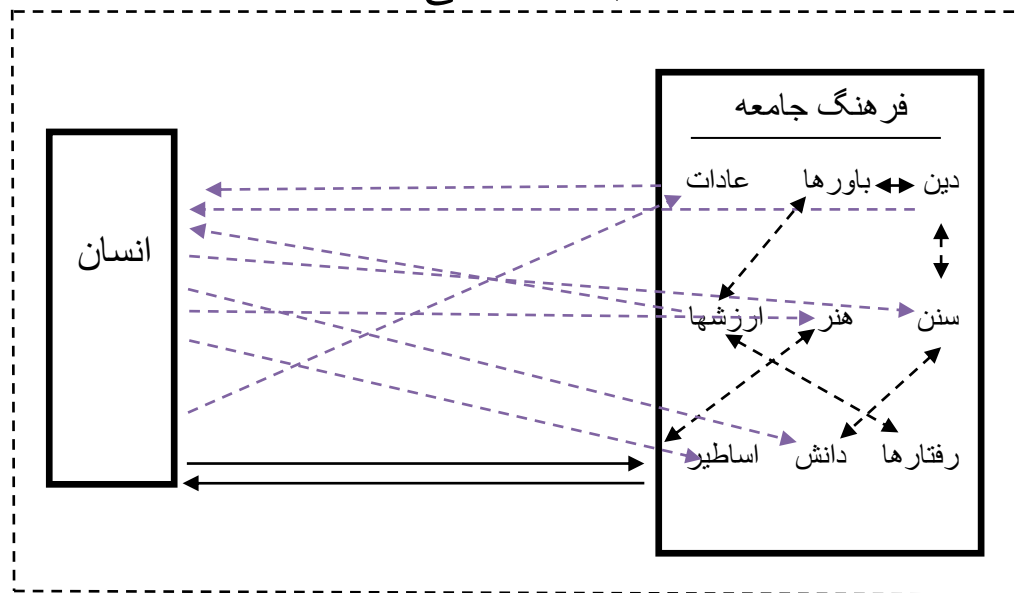
متضاد، معاند) است که سازه‌های اجتماعی را پیدایش می‌نماید. اینکه بخواهیم پدیده‌های نامطلوب را غیرارادی بدانیم کمی غیر منطقی است، چرا که در هر صورت پدیده‌های اجتماعی توسط انسان‌ها ساخته می‌گردند. چه خوب و چه بد، به هر صورت واقعییتی قطعی هستند. اما در مقابل، پدیده‌ها و سازه‌هایی هستند که ضرورت اجتماعی دارند و میل زیادی برای کاربست آنان است. این پدیده‌های الزامی معمولاً توسط نخبگان و مدیران اجتماعی تولید و پایه‌ریزی می‌شوند. سازمان پدیده‌ای برای ساماندهی و تنظیم فعالیت است. ورزش اساس تندرستی جامعه است. رسانه عامل انتقال اطلاعات و آگاهی است. آموزش حلقه یاددهی و یادگیری است. مدیریت عامل هدایت و راهبری جامعه است. مسئولیت اجتماعی عامل وفاق ملی است. پدیده‌های بالا چون رونق اجتماعی را رصد می‌کنند، بنابر این الزامی و مطابق با بستر زیست هستند. همانطور که این نوع پدیده‌ها مناسب اجتماع هستند و باید باشند، مواقعی پیدا می‌شود که مدیران در بکارگیری همین پدیده‌ها بد عمل می‌کنند و پدیده‌های ارزشی به ضد ارزش تبدیل شده و نظام اجتماع را زخمی می‌کنند. این عملکرد مدیران و خواص جامعه نوعی از مدیریت ناکارآمد در بستر اجتماع است که به بدنمایی نمایه‌های جامعه می‌انجامد. این نوع سازه‌ها همانانی هستند که ما انسان‌ها در تغافل و نادانی دست به ایجاد آنها می‌زنیم. در مقام مثال، پدیده‌های آلودگی هوا، اختلاس، تولیدات صنعتی غیرمرغوب، فساد اداری، مدیریت ناکارا در زمره این گونه پدیده‌ها یا واقعیات اجتماعی هستند.

اثرگذاری فرهنگ در جامعه

همانطور که همه پدیده‌های اجتماعی در یک نظام سیستماتیک بر یکدیگر اثر می‌گذارند، پدیده‌های فرهنگی نیز بر کلیه وجوه و عناصر جامعه اثر گذاشته و در برابر نیز از همه اثر می‌پذیرند. این موضوع اصلی فراگیر در ساختار نظام زیست- اجتماع می‌باشد و نویسنده مفهوم این نظریه را در مقاله مجزایی به تبیین کشیده است. برای روشن شدن موضوع اشاره می‌گردد که دین به عنوان یک عنصر خرده فرهنگ بر زندگی آدمیان در هر جامعه اثر جدی می‌گذارد. اعتقادات، سنن و آیین نیز همین اثر را دارند. ضمن اینکه باید اضافه کرد هنر یا اساطیر همان قوم، اثر قطعی بر نوع زندگی دارند. در کنشی تقابلی نیز نوع تفکر و دانش آدمیان بر فرهنگ زندگی اثر می‌گذارند و فرهنگ موجود نیز در ماهیت مصادیق مختلف، اثرپذیری از انسان‌ها دارد. هنر، دانش و تفکر و اندیشه آدمیان بر فرهنگ اثر می‌گذارند. یعنی بر طبق نظریه فوق همه پدیده‌های درون اجتماع بر هم اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌گیرند. به واقع ذات جامعه انسانی همین تاثیر گذاری و تاثیر پذیری بر/ از یکدیگر است. بدین ترتیب جامعه انسانی معجون و مجموعه‌ای از پدیده‌های تاثیر گذار بر/ از هم است. همه پدیده‌های جامعه‌ای بر هم اثر دارند و متقابلاً از هم اثر می‌پذیرند. همانطور که دو پدیده مورد بحث در این نوشتار یعنی کلان فرهنگ و انسان بر هم اثر می‌گذارند، خرده فرهنگ‌ها نیز بر هم اثر می‌گذارند و حتی خرده فرهنگ‌ها نیز بر انسان یا هر عنصر دیگر در اجتماع اثر دارند. این اصلی جوهری در نظام زیست است و حتی فرهنگ‌های کلان نیز بر یکدیگر اثر گذارند.

فرهنگ کشورها و فرهنگ قاره‌ها نیز اثرگذاری و اثرپذیری نسبت به یکدیگر دارند. این موضوع همان انتقال، جابجایی و تبادل فرهنگ‌ها نام دارد. مد لباس و مدل زیست از کشور و تمدنی به کشور و تمدنی دیگر منتقل می‌گردد. فرهنگ غذا و سینما و رفتارهای فردی، به راحتی منتقل می‌گردند.

جامعه انسانی



فرهنگ و نخبگان

بیان شد که فرهنگ توسط انسان‌ها خلق می‌شود. یعنی انسان‌ها برای خط‌دهی و راهبری بسترهای زیست خود، دست به خلق مجموعه‌الگوهای فرهنگی می‌زنند تا بتوانند بر اساس فهم و خواست‌های ذهنی خود، زندگی را تجهیز و پیمایش کنند. اما معمولاً مردم عامی و عادی توانایی ساخت الگوهای فرهنگی را ندارند. و این بدان جهت است که مردم عادی معمولاً ذهن خلاق و سازنده ندارند و نمی‌توانند الگوسازی نمایند. اما خواص جامعه که همان نخبگان و فرهیختگان جامعه هستند، قابلیت و توانش الگوسازی در برش‌های تخصصی خود دارند و بنابراین دانش و تفکری که دارند، در کار ساخت و ایجاد الگوهای فرهنگی می‌باشند. برای فهم بهتر موضوع اشاره می‌گردد که رئیس یک قبیله است که سنن و آئین را هدایت و شکل‌دهی می‌نماید. رهبران جامعه و احزاب هستند که با سیاست‌سازی خود، روش و خط‌ایجاد می‌کنند. مسئولین حکومتی - دولتی دست به سیاست‌سازی می‌زنند. همین خط و خطوط ریزشی در جامعه هستند که تبدیل به فرهنگ می‌شوند. رهبران سیاسی، مدیران سیاسی - اجتماعی، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، هنرمندان و بطور کلی خواص جامعه بیشترین تاثیر را در یک مجموعه اجتماعی دارند و آنان هستند که خطوط جامعه را طراحی و ترسیم می‌کنند. همین منوال در طولانی مدت، مبنای فرهنگ‌سازی

و نهادینه کردن نمایه های فرهنگی می‌باشند. با این حساب توده مردم توانایی و قابلیت ساخت الگوهای فرهنگی را ندارند و این خواص جامعه هستند که همیشه دست به کار خلق الگو در هر زمینه می‌باشند. لذا این نظریه که مردم به کار فرهنگ سازی باشند و خودشان دست به غنی ساختن نمایه های فرهنگی بزنند، سخنی گزاف است. بلکه این خواص جامعه هستند که وظیفه دارند در سطح تخصص حرفه‌ای و در چارچوب مسئولیت اجتماعی، دست به الگوسازی بزنند و در راستای نقش خود که همانا مدیریت نظری و عملی جامعه است، مردم را تا حصول به غنی‌سازی فرهنگی هدایت و راهنمایی نمایند.

فرهنگ ساخت‌گرا و فرهنگ تخریب‌گرا

نگرش ساخت‌گرایانه^۱ و فرهنگ ساخت‌سازانه، سازه‌هایی هستند که «ساخت نظام اجتماعی» را معنا و مفهوم می‌کنند. ساخت‌گرایی اجتماعی رویکردی فراگشتی داشته و مفاهیمی همچون تغییر، اصلاح، تحول و تطور در بستر های نظام زیست را منعکس می‌کند. این فراگشت و فراگرد برای عوض نمودن وضعیت، مفهومی برای بهتر شدن و بهینه نمودن امور است و با هر گونه حرکت و جنبش در ضدیت با «مفاهیم ساخت‌سازانه» تناقض جدی دارد. نگرش مبارزه جویانه و عمل جنگ یا هر چیزی که مفهوم تخریب دارد، ضدیت بنیادی با نگرش و فرهنگ ساخت‌سازانه دارند. زیرا که کلا اقدام به جنگ و یا نگرش جنگجویانه، مفهوم تخریب دارند و تضاد صد در صدی با مفهوم ساخت‌گرایی دارند.

بدون تردید مفهوم ساخت‌گرایی اجتماعی اتفاق نمی‌افتد، مگر آنکه فرهنگ ساخت‌گرایی به درون جامعه بغلند. بدین مفهوم که مردم در معنای عام آن را «پذیرا» گردند، و فرهنگ‌سازی اتفاق افتد. مفهوم بیان فوق این است که هر کنش اخلاقی و رفتاری که به درون جامعه بغلند و نهادینه یا عملیاتی گردد، به واقع همان فرهنگ اجتماعی و مردمی است. بنابر این در نظام مردم سالارانه و دموکراتیک که مفهوم ساخت‌گرایی دارد، نخبگان و وظیفه ساخت‌الگو و عمل اولیه به الگوهای خود را دارند، تا مردم آن را بپذیرند و در بستر اجتماعی با هر نام مانند قانون، هنجار، عادت، ارزش و هرچیز دیگر نهادینه شود. با این وصف در مفاهیم نظام جامعوی ساخت‌گرایانه، رخداد «فرهنگ سازی» با فرمان نامه و ابلاغیه دستورالعملی و یا قانون نویسی حکومتی جاری نمی‌گردد، بلکه با عمل مسئولین و متولیان جامعه در چارچوب مفاهیم «مسئولیت و تعهد اجتماعی» است که مردم با یادگیری از نخبگان و خواص دنبال روی می‌کنند و فراگرد فرهنگ سازی ترویج و پایش می‌یابد.

۱ - مفهوم ساخت‌گرایی اجتماعی جدای از مفاهیم مکتبی ساخت‌گرایی در حوزه‌های روان‌شناسی و زبان‌شناسی است. ساخت‌گرایی اجتماعی مفهومی است که نگارنده طرح نموده و غرض از آن پایش و نگارش مفاهیمی برای ساخت نظام اجتماعی در تمامی ابعاد است.

جهانی شدن، مفهومی ساخت سازانه دارد

به موازات نظم درون اجتماعی و سیاست‌سازی ساخت‌گرایانه در میدان جامعه داخلی، جهانی شدن و نگرش جهان‌گرایانه عین مفهوم ساخت‌گرایی می‌باشد. این مفهوم بر این قضیه دلالت دارد که اولین اولویت در نگرش ساخت‌گرایانه، روی آوری به پیرامون و جهان است. چرا که در این رویکردی نگرشی دو نفع کلان نهفته است:

- دیدگاه تنوع‌گرایی و گرایش به دیگری، به نگرش میدانی جامعه وارد می‌شود و ضمن اینکه مردم فرهنگ مرادده و تعامل با دیگران را به خوبی می‌آموزند، از نگرش‌ها و تفکرات خارجی نیز بهره می‌برند
- منابع داخلی همیشه محدود است. با بهره از این رویکرد، امکان بهره‌برداری و استفاده از دیگر منابع جهانی در جهت افزونه شدن منابع داخلی میسر خواهد شد

مبنای این نگرش این است که دنیای امروز حضور «همه» در بسترهای حضور است و تک‌گرایی و جدا نمودن ملت‌ها از هم، حرکتی غیرعقلایی و غیرمستدل است. هر چه تنگه اجتماعی در قالب دهکده جهانی کوچکتر گردد، انحصار و یک‌جانبه‌گرایی کم‌رنگ‌تر شده و اتحاد و وفاق ملی-جهانی محکم‌تر و غنی‌تر می‌گردد. بنابراین الگوی «فرهنگ ساخت‌گرا» مفهومی رویکردی به تقریب و همزیستی ملل و دوستی و مودت برای همکاری با یکدیگر است. هرچه ارتباط و تبادل بین ملل بیشتر گردد، قاعدتاً توسعه و تحول در فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افزایش یافته و در این دامنه است که توسعه انسانی نیز صورت می‌گیرد. این همان غنی‌سازی فرهنگ جامعه-مردم است تا حاصل‌گردی با مفاهیم رضایت اجتماعی و رفاه جمعی رخ دهد.

تغییر یا اصلاح فرهنگ

هیچ جامعه‌ای مصون از خطا نیست و جامعه در هر لحظه آمادگی پذیرش تخلف و خطا را دارد. جامعه همانند یک سیستم باز، آمادگی وضعیت در هم ریختگی، بی‌نظمی و خارج شدن از تناسب و تعادل دارد. ولی همانگونه که آنتروپی منفی موجود در سیستم، کنش ترمیم‌گری و تنظیم‌سازی مجدد را دارد، جامعه نیز نیاز به آنتروپی منفی دارد تا بتواند از اضمحلال و انحراف و آشوب جلوگیری کند. بر این اساس و همچنین مفاهیم سیبرنتیک و نظام خودکنترلی در سیستم‌ها، به نظر می‌رسد که جامعه نیز نیازمند اسباب کنترل و هدایت‌گری است. آن چیزی که جامعه را از بی‌نظمی و آناارشی‌گری مصون می‌دارد، همانا نظام خودکنترلی است تا بمانند آنتروپی منفی عمل کرده و جامعه را مجدداً به نظم و ترمیم ساختارها وادار کند. فرهنگ جامعه همین نقش را در کلیه شبکه‌های جامعه دارد و نظام کنترل و فرمان‌دهی در دستان فرهنگ و فرهنگ‌سازان است. اگر فرهنگ جوامع به صورتی ریخته‌گردد که توانمندی هدایت و تنظیم را نداشته باشد، قطعاً قالب‌ریزی کنش‌های خطا تقویت می‌گردند. برای

اینکه یک جامعه نمونه باشد و دچار سرگردانی مدیریتی نگردد و نقشه راه خود را به درستی تنظیم نماید، به دو عامل برای برپایی و آمایش بسترهای تحت مدیریت نیازمند است:

- ابزار و تکنولوژی مناسب: سازمان ریزی و طراحی کار مناسب در امور حکومتی - دولتی برای مصونیت از فساد و انحراف
- نیروی انسانی کارآمد: استفاده از نخبگان متخصص و دانا با کارآمدی مدیریتی در حوزه‌های مرتبط برای حصول به ساخت گرایی در جامعه

معنای دو مطلب فوق این است که جامعه نیاز به آماده‌سازی بستر و افراد متبحر دارد. مفهوم «هویت مدیریتی» در فحوای «راهبری ساخت گرا» این است که در ظرفیت فرایندی «فلسفه و ماموریت راه» دو عنصر هویتی، یعنی سوژه و ابژه هویت وجودی تناسب و تعامل را دارا گردند و در متن راه نیز توازن و تعادل برقرار شود؛ تا غنی سازی فرهنگی حتمیت پیدا کند و مصونیت به جامعه منتقل گردد. البته این مصونیت با شعار و موعظه و دستور حکومتی جاری نمی‌گردد. بلکه همانطور که کنش‌ها(اعمال) اساس تحركات اجتماعی هستند، بنابر این برعهده مدیریت حکومتی - دولتی در جامعه است که در راستای وظائف خود در ماهیت نظام سیبرنتیک با بررسی بازخورهای اجتماعی در سطح جامعه، وظائف و نقش‌های مدیریت اجتماعی را انجام دهد و با نظام مدیریتی سالم و درست، راهبری و سامان دهی را سرلوحه کار خود قرار دهد. این وظیفه با اصلاح و تغییر آرایه‌های فرهنگی در «زمان و مکان» نشو و نمو می‌یابد. بدین مفهوم که مدیران اجتماعی - دولتی و نخبگان جامعه وظیفه دارند با بررسی بازخورها و آسیب‌های موجود در سیستم جامعه، در هر لحظه از زمان دست به واکاوی زده و اصلاحات اجتماعی را با فرهنگ سازی در همه زمینه‌های ابعادی در مطابقت و سازگاری با «زمان و محل» به انجام رسانند. نقش نخبگان و مدیران در این مورد خیلی بیشتر از توده مردم است. چرا که در نظام سیستماتیک، اهرم‌های تنظیم‌گر و کنترل‌گر همان سیاست‌سازان و هدایت‌گران هستند. مدیران نظری و عملی با آرایش به تفکر «ساخت گرایانه» و اجتناب از هرگونه حرکت و عمل خلاف که ساخت‌گرایی را به مخاطره می‌اندازد، در بستری از حاکمیت مردم سالارانه و با در نظر گیری مشارکت مردم در اساس ساخت اجتماع، نظام پدram اجتماعی را دنبال گیری می‌کنند. البته این فراگرد حصول به جامعه پدram برقرار نگردد، مگر آنکه در چارچوب فرهنگ «کنش‌های نیک در ابعاد اجتماعی» مردم را در متن و میدانی از مسئولیت‌پذیری و تعهد اجتماعی، همراه و همگام نمود.

انتقال و تبادل فرهنگ

راه روی فرهنگ در چهار گوشه جهان طی دو فرایند «ارادی و غیرارادی» انجام می‌گیرد. تحرک ارادی مفهومی است که دو جامعه مشخص در ارتباط بین خود، قبول به پذیرش نمادهای تمدنی و فرهنگی یکدیگر می‌کنند و در فرایند مفاهمه و مبادله بین کشوری - بومی، مجوز تبادل برخی نمایه‌ها صادر می‌گردند. اما انتقال غیرارادی

فرهنگ‌ها قایل به کاربست نیست و تفاهم یا خواست بینابینی میان جوامع برقرار نمی‌گردد، تا آنکه مظاهر فرهنگ یکدیگر را جابجا کنند. بلکه آرایه‌های فرهنگی در بسترهای خود جنبشی و خود به خود یعنی اتوماتیک وار حرکت می‌کنند و از بومی به بوم دیگر منتقل می‌گردند. این رخداد نیز بدان جهت است که برخی مظاهر فرهنگی یا تکنولوژی زیستی یک ملت آنقدر جاذبیت و کشش دارند که در فراگردهای انتقال یا ربایندگی قرار گرفته و برخی از مردم در دیگر ملل با انگیزه‌های خاص آن مظاهر را ربایش یا تقلید می‌کنند. این انتقال مفاهیم فرهنگی، در دستان کسی نیست و یک هویت فرهنگی بدون داشتن مجوز خودش راه می‌گیرد و به اقصی نقاط حرکت می‌کند. انتقال مدل‌های غذایی و لباس یا رفتارهای شخصی نیز از این قسم هستند.

شایان ذکر است در گذشته‌های نه چندان دور اعمال جابجایی و انتقال فرهنگ‌ها کمی سخت و در برخی موارد زمان بر و یا با هزینه زیاد بود. ولی در دوران کنونی چون پیمایش گیتی در همه عرصه‌ها آسان شده و نقل و انتقال بین جوامع سرعت شایانی یافته است. لذا ابزارهای الکترونیکی و شبکه‌های اجتماعی نیز در این مقوله دخالت زیادی دارند و سوای سرعت در انتقال جسم و حجم، انتقال مفاهیم نیز سرعت گرفته و پیام و نمایه‌های فرهنگی در کسری از ثانیه جابجا می‌گردند. این ره آورد تکنولوژیک در عصر فعلی، انتقال مفاهیم فرهنگی را در بستر جوامع آسان نموده و برخلاف گذشته که مظاهر فرهنگی به سختی راه می‌رفتند و مفاهیم فرهنگی کم کم و آرام جابجا می‌گردیدند، ولی امروز به راحتی درب‌ها را می‌گشایند و وارد مکان جدید می‌گردند.

جابجایی خرده فرهنگ‌ها، فرصتی گرانبها

قدر مسلم آنکه انتقال و تبادل فرهنگ در بین جوامع حتمیت دارد و باید گفت که قطعاً اجتناب ناپذیر می‌باشد. ولی جدای از موارد سرقت فرهنگی و انتقال غیر ارادی فرهنگ، باید بپذیریم که در بسیاری امور، تبادل فرهنگی فراگردی الزامی و سزاوار در جوامع بشری است و حتی در خیلی موارد، مجاز و واجب می‌باشد. انتقال تکنولوژی در موارد خاص مانند ساخت ابنیه یا صنعت، تبادل مفاهیم دینی، ورزشی، ادبیاتی، هنری و همچنین انتقال کارکردهای رسانه‌ای و مطبوعاتی و خیلی دیگر از خرده فرهنگ‌ها، از مصادیق انتقال ارادی یا تبادل فرهنگی بوده و در بیشتر موارد اثربخش و مفید نیز می‌باشند. اثر بخشی این امور در بازخورهای مفهومی همچون روشنگری در جامعه هدف، انتقال تکنولوژی، ترویج دانش، یادگیری در بستر تمدنی و بومی جدید منعکس و جاری می‌گردند.

تضاد فرهنگی

حال که انتقال فرهنگ‌ها راحت و آسان گردیده و مطمئن می‌باشیم که راه فراری نیست، لذا باید منطقی‌ترین و بهترین برخورد را در مقوله تضاد و تعارض فرهنگ‌ها بعمل آورد. بهترین موضع در این مورد همانا مدیریت منطقی و اصولی و به دور از هر گونه تحریک احساسی و غیر مدبرانه است. از آنجائیکه هر کدام از معضلات اجتماعی مسئله محسوب می‌گردند، لذا ضرورت دارد در فرایندهای منطقی و مدبرانه، در درجه اول قدم در راه «حل مسئله» گذاشت و مسئله موجود را حل کرد. نه آنکه صورت مسئله را پاک نمود و دست به روش‌های بازدارندگی، حذف و

سرکوب زد. چرا که مسلماً در صورت عدم حل مسئله و بکارگیری شیوه‌های مستبدانه و اقتدار گونه، مفهوم مسئله پابرجا می‌ماند و معضل یا مشکل مرتفع نمی‌گردند. بر این اساس در این مورد مقولاتی همچون سانسور، فیلترینگ و انواع سیاست‌های محدودیت و ممنوعیت در تقابل با فرهنگ بیگانه، پاسخ مسئله نیستند. و پاسخ مسئله با در نظر گیری روش‌های حل کننده و استفاده از افراد نخبه- مدیر در بسترهای مدیریت فرهنگی رخ می‌دهد. اصلی‌ترین مفهوم حل مسئله در مورد مقولات فرهنگی، غنی سازی فرهنگ خودی در برابر دیگر فرهنگ‌ها است. به این معنا که فرهنگ خودی را آنقدر به روز، سرزنده و پربار نمود، که توانمندی هموردی و ایستادگی در برابر نمادهای بیگانه و غیر خودی را داشته باشد.

در سطح کلان بسیاری از مشکلات اجتماعی در جوامع یا کشورهای جهان سوم به همین موضوع دلالت دارند و چون مدیریت‌های بومی و فرهنگ بومی نمی‌توانند خودسازی کنند و با معیارهای مدیریت اصولی هم‌نوایی کنند، بالاجبار شکست می‌خورند و معضل اجتماعی سر و می‌کند و بی‌نظمی را به جامعه می‌کشاند. به طور اختصار فرهنگی را می‌توان غنی و پویا منظور نمود؛ که قابلیت فرگشتی، انعطاف و سازگاری با زمان و پیرامون و نیز مردم پذیر باشد. در این راستا ظرفیت هویتی برای پذیرش آرایه بندی مفاهیم ساخت گرایانه (توسعه، رفاه، زیبا سازی، سرزندگی) را نیز دارا گردد. با این مفهوم اگر مشکلات فرهنگی مانند مواد مخدر، ارتشاء، اختلاس و فساد در جامعه‌ای بروز می‌کنند و با واگشایی خود همه بسترها را درو می‌کنند، نه به جهت قدرتمندی عناصر ضد اجتماعی، بلکه به دلیل نداشتن مدیریت مناسب برای حل مسئله می‌باشد که ظرفیت پذیرش مظاهر فساد و فساد انگیزی را مهیا می‌نماید. بنابر این یقیناً سرکوب فرهنگ وارداتی یا عناصر فرهنگی موجود در جامعه، حل مسئله نیستند، بلکه باید آسیب را شناخت و براساس مدیریت اخلاقی و منطقی استدلالی عمل نمود.

بی فرهنگی - با فرهنگی

در افواه عمومی زیاد با واژگان ترکیبی «با فرهنگ» و «بی فرهنگ» برخورد داشته‌ایم. این دو واژه عملاً صفت می‌باشند و بر اسامی خاصی دلالت دارند. معمولاً واژگان فوق ماهیت فرهنگی سوژه‌های خاصی را توصیف می‌نمایند. یعنی معنای کاربستی این واژگان این است که سوژه‌های مورد نظر فرهنگ دارند یا ندارند. در قالب این تعریف نادرست، برخی جوامع و برخی افراد با فرهنگ هستند و برخی دیگر بی فرهنگ می‌باشند. هر که متصف به رفتارهای خوب و نیک واره باشد، قاعدتاً «با فرهنگ» و هر که دارای صفات و عملکردهای ناشایست باشد، «بی فرهنگ» متصور می‌گردد. مثلاً افراد متشخص و حایز به رفتارهای نکو، با فرهنگ و افراد لومپن و متشبت به رفتارهای غیر اجتماعی را بی فرهنگ قلمداد می‌کنند. این تعریف و برداشت از فرهنگ با تعاریف قبلی در قسمت‌های بالاتر در مورد فرهنگ تباین جدی دارد. در این الگوی تبیینی که افراد یا سوژه‌ها، با فرهنگ یا بی فرهنگ تلقی یا توصیف گردند، کاربست درستی از برداشت مفهومی فرهنگ نیست.

چرا که به هر صورت یک کشور یا جامعه انسانی دارای کنشهای رفتاری و اخلاقی مخصوص به خود می‌باشد. پس بنابراین از فرهنگ منحصر به فرد نیز برخوردار می‌باشد. و این الگوی فرهنگی مختص به همان مجموعه یا کشور است. در این معنا مشخص است که همه مردم و جوامع فرهنگ دارند. منتها برخی فرهنگ غنی، اصلاح گرا، پیشرو و به معنی عام مطلوب دارند. و برخی دیگر از فرهنگ واپسگرا، ارتجاعی، درمانده و در معنای عام غیر مطلوب بهره مندند. بنابراین تفسیر «بی فرهنگی و با فرهنگی» صحیح نیست و اساساً هر فرد انسانی و جامعه انسانی فرهنگ دارند. حتی در راستای این تفسیر نادرست و خطا، ایران و ایرانیان را به جهت دارا بودن عقبه فرهنگی و تمدنی درخشان و طولانی، با فرهنگ دانسته و برخی اقوام دیگر را که از پشتوانه فرهنگی یا تمدنی گسترده برخوردار نیستند، بی فرهنگ می‌نامند. همانگونه که قبلاً بیان شد، فرهنگ همان دامنه رفتاری و عملکردی فرد یا جامعه است. بنابر این بر خلاف تعریف مذکور، همه کنش‌ها و جریان‌ها دارای فرهنگ هستند و بی‌فرهنگی مفهومی غلط است. منتها برخی فرهنگ‌ها خوب و برخی بد هستند. و اینکه چه فرهنگ‌هایی خوب هستند و چه فرهنگی بد، مبحثی دیگر است.

فرهنگ جوهرهٔ وفاق ملی - میهنی

تردیدی نیست که فرهنگ هویت و روح هر جامعه است و مردم جان مایه میهنی خود را در فرهنگ ملی خود می‌بینند. عصاره فرهنگ در هر جامعه شاکله اعتقادات و باورهای قلبی و جوهری همان ملت است. عصر کنونی، دوره پرش از مرزهای جغرافیایی و حضور انسان‌ها در جزیره‌ای جهان نما با نظم همه گیر و همه پسند است. هر چند در اعصار گذشته نگرش بومی‌گرایی ارجح مطلق در منطق زیست بود و حکومت‌های قدرتمند نظم خود خوانده استعماری را اساس منفعت ملی تلقی می‌کردند، ولی امروز این نظم شکسته شده و نظم جهانی معادلهٔ برابری و سهم برداری یکسان از تناسبات جهان است. نظام جهانی حقوق مساوات و همسانی انسان‌ها را پذیرفته و تفاوت‌ها را فقط در مزیت‌های بومی قرار داده است. بر این اساس نظام سلطه بمانند قبل حاکم نیست و تمامی ملل با مزیت‌های بومی و قابلیت‌های درونی خود می‌توانند با بروزنمایی عناصر نیرومندی خود، از بستر جهانی منفعت جمع آوری کنند. اجتماعات بومی - کشورها به شرطی می‌توانند خودنشانی کنند و بر مبنای مزیت‌های قابلیت، منابع ظرفیتی خود را افزون سازند، که با سرمایه‌های اجتماعی موجود در درون، در رقابت‌های تمام ابعادی پیروز گردند. و یقیناً این پیروزی ملی خواهانه در نظم جهانی، نه با جنگ و کشتار سرمایه انسانی و هدرروی منابع ملی - میهنی، بلکه با همت ملی و با دستگیری از اذهان دانای نیروی انسانی و خلق دانش و تکنولوژی مدرن بومی به دست می‌آید. با این لحاظ آن چیزی که توانمندی و همت ملی را اعلا می‌کند و اساس رقابت در گیتی را با مزیت‌های درونی راهبری می‌کند، همانا فرهنگ شایسته گرا و برازندگی میهنی است.